

تصویری از ناگفته‌ها

درباره تصویرگری کتاب کودک و نوجوان

زهرة نیلی



«احمد همراه مادرش از روستایی دور به شهر آمده بود. تعطیلی نوروز را مهمان خاله و شوهرخاله، یعنی حاج رحیم آقا بودند. یک روز همه برای خرید به بازار رفتند... مادر به بچه‌ها گفت: بچه‌ها دست همدیگر را بگیرید و مواظب باشید تا گم نشوید. عنتری مشغول شیرین‌کاری بود. احمد سرگرم تماشای او شد، غافل از این که...»

سال‌ها از آن روز گذشته؛ روزی که برای نخستین بار همراه احمد، هراسان و گریان به راه افتادیم تا خانه حاج رحیم آقا را پیدا کنیم و از ترس و دلهره رها شویم، اما هنوز تصاویر آن کتاب با آن رنگ‌ها و طرح‌های ساده و دوست‌داشتنی، در خاطرم باقی مانده و هنوز شیرین‌بازی‌های عنتر، مهربانی‌های افسر نگهبان و دلسوزی‌های رحیم آقایی قناد را فراموش نکرده‌ایم.

هنوز هم در کوچه پس کوچه‌های پس‌ذهن‌مان به دنبال خانه حاج رحیم هستیم؛ خانه‌ای به رنگ خاک سرشار از پاکی و مهربانی؛ خانه‌ای با حوض کاشی با شیشه‌های سرخ و بنفش و آبی. هنوزم در فکر کلاغی هستیم که بهرام خائف، با هدیه یازده رنگش نقاشی کرده بود و به خود می‌گوییم چه خوب که پدر، مداد شمعی سیاه را از جیبه برداشته بود. آیا ما هم می‌توانیم تیرگی‌ها را از بین ببریم یا با «ماهی سیاه کوچولو»یی که فرشید مثقالی تصویر کرد، همراه شویم و به انتهای جویبار برویم؟

می‌توانیم به یاری بهمن دادخواه بشتابیم و «توکا» را از قفس برهانیم یا جنبش و شادی را از پویانمایی‌های

زرین کلک و علی اکبر صادقی بیاموزیم؟

امروز، تصویرگران جوانی چون علیرضا گلدوزیان، فرشید شفیع، مرتضی زاهدی، هدی حدادی و... تصاویر زیبایی آفریده و جوایز بسیاری را از آن خود کرده‌اند؛ تصاویری که بی‌گمان در ذهن کودکان امروز باقی می‌ماند. اما تصویرگری امروز ما تا چه اندازه توانسته با متن و با مخاطب حقیقی خود ارتباط برقرار کند و به خاطره‌ای ماندگار در ذهن بچه‌های این روزگار تبدیل شود؟

علیرضا گلدوزیان، تصویرگر کودک و نوجوان، روایت را پایه و اساس تصویرگری می‌داند و معتقد است: «تصویرگر در هر حال باید پای‌بند به متن و روایتگر آن باشد. حتی اگر قرار است به سمت تجرید برود، در این مجرد بودن نیز باید به گونه‌ای باشد که مخاطب آن را درک کند و بفهمد.»

وی ارتباط پیوسته ناشر، نویسنده و تصویرگر با یکدیگر را لازمه انتشار کتاب‌های خوب کودک و نوجوان می‌داند و می‌گوید: «اگر یک ایده خوب، چه در متن و چه در تصویر، به درستی ارائه شود و تصویرگر و نویسنده با یکدیگر ارتباط داشته باشند و تصویرگر بتواند جوهره درونی متن را استخراج و ناگفته‌های آن را تصویر کند، می‌توان به تولد اثری ماندگار و بدون تاریخ مصرف دل‌خوش کرد؛ اثری که بی‌گمان به گروه سنی خاصی تعلق ندارد و همه افراد می‌توانند آن را بخوانند و از خوانندگی لذت ببرند؟ خواه نویسنده و تصویرگر آن یکی باشد، چون «هدیه یازده رنگ» از بهرام خائف و خواه نویسنده و تصویرگر، هر کدام شخصی واحد و جدا از دیگری باشند، مثل «ماهی سیاه کوچولو».

گلدوزیان، برنده جایزه بزرگ جشنواره تصویرسازی براتیسلاوا ۲۰۰۵، بر این باور است که تصویرگران ما بیشتر به طراحی می‌پردازند و تیپ‌سازی در آثارشان، کم‌تر به چشم می‌خورد و با ذکر مثالی می‌گوید: «هر کدام از پرنده‌های منطق الطیر، نماینده یک تیپ و یک گروه خاص از افراد جامعه هستند، اما چند درصد از تصویرگران به این نکته توجه کرده و کوشیده‌اند تا نمادها را جوری جلوه دهند که در ذهن مخاطب جا بیفتد و باقی بماند؟»

تصویرگر «جوراب سوراخ»، ضمن مخالفت با تیپ‌سازی اروپاییان می‌افزاید: «در دنیایی که همه چیز آن، نسبی است، اگر قرار باشد تصویرگری، اردک زشتی را نقاشی کند، در درجه اول باید زشتی را تعریف کند و بداند که این حیوان بیچاره چرا زشت است؟ آیا قابلیت زیبا شدن دارد و اگر چنین است، چه مراحل را باید طی کند؟ البته همه این‌ها نیازمند آن است که روی تیپ اردک کار کند و خود را به جای او بگذارد.»

گلدوزیان در پاسخ به این که چگونه می‌توان اشعار و کلماتی را تصویر کرد که هیچ معنا و مفهوم خاصی ندارند و از تکرار یک هجا پدید آمده‌اند، می‌گوید: «تصویرگر می‌تواند با استفاده از رنگ، فرم و یا هر چیز دیگری، به خلق یک فضای شاد و آهنگین، هم‌چون خود این کلمات بپردازد. اما تصویرگری ما در این زمینه فقیر است و هنوز نتوانسته معادل تصویری خوبی برای این گونه کلمات که در اثر یک صوت به وجود آمده‌اند و هیچ معنا و مفهوم خاصی را یدک نمی‌کشد، بیابد.»

وی در ارتباط با تصویر کردن اسطوره‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای، دانش تصویرگر را بسیار مهم می‌داند و معتقد

گلدوزیان:
تصویرگر
در هر حال باید
پای‌بند به متن و
روایتگر آن باشد.
حتی اگر
قرار است
به سمت
تجرید برود،
در این
مجرد بودن نیز
باید به گونه‌ای
باشد که مخاطب
آن را درک کند و
بفهمد



است: «زمانی که در یک داستان از آرش، سخن گفته می‌شود، جفای به اوست اگر مردی عضلانی را به تصویر بکشیم، زیرا آنچه باعث پرتاب تیر از چله کمان آرش شد، نه تنها زور بازوی او که وجود نیرویی ماورایی در درونش بود. این جاست که دانش اسطوره و درک فراز و فرودهای آن به کمک تصویرگر می‌آید.»

فرشید شفیعی، برنده سیب طلایی براتیسلاوا نیز معتقد است: «تصویرگری ما آن‌گونه که باید و شاید، روایتگر متن نیست و علت این امر را در بسیاری موارد می‌توان جست‌وجو کرد. یکی از این دلایل، به ضعف متن‌های داستانی ما بر می‌گردد. دیگر این که بیشتر نوشته‌ها، قابلیت تصویری شدن ندارند: زیرا نویسنده‌های ما با تصویر بیگانه‌اند. مگر چند نفر، چون نادر ابراهیمی، تصویر را می‌شناسند و دیوار اتاق‌شان پر از تصویر آدم‌های مهم است؟ از طرفی بعضی تصویرگران، ادبیات را نمی‌شناسند و هنر خود را جدی نمی‌گیرند. فقط دل‌شان می‌خواهد، چند کتاب تصویرگری کنند و سر جهیزیه‌شان بگذارند. باور کنید قضیه به همین لوسی و بی‌نمکی است.»

وی می‌افزاید: «باید فضایی فراهم شود تا نویسندگان، تصویرگران و... گرد هم آیند، با هم زندگی کنند، بگویند و بشنوند و در ارتباط مداوم و نزدیک با یکدیگر باشند. این‌گونه است که به نقص‌های زندگی یکدیگر نزدیک می‌شوند و به خواسته‌های هم پی می‌برند. اما در جامعه ما چنین فضایی وجود ندارد. پدر خانواده با صد هزار تومان، زن و فرزندش را فریب می‌دهد و به جای این که آن‌ها را به پارک و سینما ببرد و تصویر به آن‌ها نشان دهد، خانواده را در خانه و پای دستگاه ماهواره می‌نشانند و هر روز ذوق بصری‌شان را پایین‌تر می‌آورد. اگرچه هیچ درک هنری و دانش تصویری در میان مردم ما به چشم نمی‌خورد و فاصله زیادی بین هنرمندان و مردم اجتماع، ایجاد شده است.»

شفیعی حمایت از هنرمندان را ضرورتی فراموش شده می‌داند و معتقد است: «همه جای دنیا از هنرمندان خود حمایت می‌کنند. من ۴۰ سال دارم. سال‌هاست که تصویری می‌کنم. سیب طلایی براتیسلاوا را از آن خود کرده‌ام، اما هیچ ندارم. تو را به خدا بنویسید که فرشید شفیعی، مدال نقره المپیک را برده، اما تاکنون حقوقی دریافت نکرده. هنوز بیمه نشده است و... پس چگونه انتظار دارید که تصویرگری من، برآمده از شرایط اجتماعی باشد؟!»

هدی حدادی، رئیس انجمن تصویرگران کودک و نوجوان، استقبال از تصویرگران در سال‌های اخیر را یکی از علت‌های جدایی متن و تصویر از یکدیگر می‌داند و معتقد است: «پس از استقبالی که از تصویرگران ایرانی در کشورهای دیگر شد، آنان به این فکر افتادند که تصویرگری می‌تواند یک هنر مستقل و قائم به ذات باشد و به همین علت، متن را فراموش کردند. در صورتی که متن و تصویر باید مکمل یکدیگر باشند. از سوی دیگر، تصویرگران ما ادبیات را نمی‌شناسند. ناشران هم فضایی فراهم نمی‌کنند که نویسنده و تصویرگر با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. اگرچه ارتباطی میان تصویر و مخاطبان کودک و نوجوان هم وجود ندارد؛ گویی تصویرگران ما برای هنرجویان و علاقه‌مندان این رشته تصویرگری می‌کنند!»

افرا نوبهار، تکیه متون بر گفتار را از دلایل اصلی عدم ارتباط میان متن و تصویر می‌داند و معتقد است: «بسیاری از متون داستانی، قابلیت تصویری شدن ندارند و بر گفتار تکیه می‌کنند. از سوی دیگر اقتصاد، نکته مهمی است که باید به آن پرداخته شود. به عبارتی تصویرگران، گاهی ناچار می‌شوند به خاطر دستمزد خوب، به کاری که مطابق میل‌شان نیست، تن دهند.» وی مرز میان تصویرگری و نقاشی را در دنیای معاصر، کم‌رنگ می‌بیند. به این معنی که در نقاشی هم متنی ذهنی

نوبهار:
اگر کسانی باشند
و به نقد
این هنر بپردازند،
شاید تصویرگری
ما تا اندازه‌ای
دگرگون شود.
تصویرگران ما
در یک
دایره بسته
حرکت می‌کنند و
با افراد دیگر،
چندان ارتباطی
ندارند



برای نقاشی و مخاطبی برای آن چه خلق می‌شود، وجود دارد؛ اگرچه فانتزی‌های عجیب و غریبی که در تصویرسازی هست، در نقاشی به چشم نمی‌خورد. اما تصویرگری ما به نقاشی نزدیک می‌شود؛ زیرا تصویرگران، بسیار اسیر فرم شده و از توجه به محتوا بازمانده‌اند. آن‌ها دیگر آن‌گونه که باید و شاید، درگیر تصویر کردن متن داستان نیستند و بیشتر به ذهنیات خود می‌پردازند.

تصویرگر کتاب «تاپ تاپ تاپ»، نبود منتقد جدی در حوزه تصویرگری را ضعف بزرگی می‌داند و معتقد است: «اگر کسانی باشند و به نقد این هنر بپردازند، شاید تصویرگری ما تا اندازه‌ای دگرگون شود. تصویرگران ما در یک دایره بسته حرکت می‌کنند و با افراد دیگر، چندان ارتباطی ندارند. حتی وقتی نمایشگاه می‌گذارند، به مسایل انتزاعی می‌پردازند. در صورتی که می‌توان با موضوع «بازار»، «پاساژ» و... نمایشگاه برگزار کرد و با یک نگرش انتقادی، جامعه مصرفی امروز را نقد کرد و به تصویر کشید.»

بنفشه عرفانیان، تصویرگر و منتقد تصویرگری نیز مشکل تصویرگری ایران را نپرداختن به مخاطب می‌داند و می‌گوید: «تصویرگران ما به سمت خلق تصاویر زیبا می‌روند. اگرچه زیبایی یک اصل است، همه چیز از جمله زیبایی باید جهت‌دار و هدفمند باشد و این بر عهده تصویرگران و منتقدان است که به مباحث نظری توجه کنند. در جامعه ما تئوری‌پردازی، جایگاه شایسته‌ای ندارد و روشنفکران و هنرمندان ما هم تصویرگری را هنر درجه دوم می‌دانند؛ شاید چون تصویرگری یک هنر سفارشی است و تصویرگر به زمان محدودتری نیاز دارد. در صورتی که تصویرسازی، هنر بسیار مهمی است و به راحتی می‌تواند سطح ذوق و سلیقه مخاطبان را بالا ببرد.»

وی معتقد است: «تصویرگران ما ادبیات را نمی‌شناسند؛ نه ادبیات مدرن و نه سنتی. در ادبیات ما هم هیچ کنش و واکنشی وجود ندارد که به تصویر درآید.»

عرفانیان زبان تصویر و متن را متفاوت با یکدیگر می‌داند و می‌گوید: «تصویرگران باید زبان مبدأ و مقصد را به خوبی بشناسند و بدانند که چه طور می‌توان کلمه را به تصویر تبدیل کرد. اگرچه در این نقل و انتقال، بسیاری عوامل به کار می‌آید. برای نمونه، تصویرگران می‌توانند از طریق رنگ، طبیعت و فضای کار، حرکت را به خواننده کتاب منتقل کنند.»

سیروس آقاخانی، تصویرگر کودک و نوجوان نیز روایتگری را اصل عمده تصویرسازی می‌داند و معتقد است: «اگرچه هر متن و یا تصویر از یک موضوع و یک معنا برخوردار است و تصویر خلق شده از لحاظ موضوع باید با متن اثر هماهنگ باشد و به لحاظ معنا و مفهوم باید کامل‌کننده آن باشد.»

تصویرگر کتاب «هر قاصدکی یک پیامبر است»، تفاوت هنرمند امروز را با دیروز، در تفاوت نگرش و دیدگاه آن دو می‌داند و بر این باور است که هنر، واکنشی به نیازهای روز است و هنرمند امروز باید ببیند می‌تواند نیازهای جدید و فعلی خود را برآورده کند یا نه؟

برنده جایزه نوما، از دو جریان مؤثر بر تصویرگری امروز ایران سخن می‌گوید: «یکی آن‌چه سنت‌ها را زنده نگه می‌دارد که معمولاً به گفتار تکیه دارد و از نقوش و فرم‌های سنتی کم‌تحرك بهره می‌برد و دیگر فقر زندگی که بر تصویرسازی امروز تأیید می‌گذارد. به این معنی که نشانه‌های حیات در زندگی امروز ما کم‌تر به چشم می‌خورد و این امر، موجب می‌شود

خلعتبری:

نه من و نه هیچ

ناشر خصوصی

دیگر، نمی‌توانیم

بیش از این هزینه

کنیم و این بر عهده

متولیان فرهنگی

این سرزمین است

که امکاناتی مشابه

ناشران دولتی،

در اختیارمان

بگذارند و زمینه‌ای

فراهم آورند که

بتوانیم از حقوق

نویسندگان و

تصویرگران خود،

آن‌گونه که شایسته

هنر آنان و دلخواه

خودمان است،

حمایت کنیم



تصویرگران به جای پرداختن به محتوا، به فرم و ظاهر بپردازند.»

آقاخان، دیده و فهمیده شدن را دو هدف عمده تصویرگری می‌داند و معتقد است: «تصویرهای امروزی، ساختار خوبی دارند و از تکنیک بالایی برخوردارند، اما از معنی و مفهوم به دورند و به یک کار تزیینی می‌مانند؛ چون ادبیات ما، هم‌چنان ادبیات پند و اندرز است و آن‌چه تصویرسازی ما را جذاب می‌کند، کنش‌ها و واکنش‌هاست. از این‌روست که زمین ما بسیار غنی و فرهنگ دیواری ما، خیلی فقیر است.»

تصویرگری جشنواره‌ای

جشنواره‌های گوناگون در زمینه تصویرگری برگزار می‌شود؛ برای اسلاوا، بولونیا، نوما، بلگراد و... تصویرگران بسیاری در این جشنواره‌ها شرکت می‌کنند که ایرانیان نیز از جمله این شرکت‌کنندگان هستند. بعضی معتقدند تصویرگران ایرانی، همان مسیری را طی می‌کنند که سال‌ها پیش سینماگران رفتند: بعضی ملاک‌های هر جشنواره را دریافته، هماهنگ با آن حرکت می‌کنند.

افرا نوبهار و هدی حدادی از جمله کسانی هستند که فکر می‌کنند تصویرگران ما متناسب با پسند هر جشنواره رفتار می‌کنند. علیرضا گلدوزیان بر این باور است که جشنواره‌ها، کار تصویرگران ما را به سمت خاص شدن می‌برد. حالا این خاص بودن، چه‌طور تعریف می‌شود، کسی نمی‌داند. او فکر می‌کند اگرچه تصویرگران به جشنواره‌های خارجی اهمیت می‌دهند، دریافته‌اند که کارشان زمانی برای این جشنواره‌ها مهم است که بومی شده باشد. به عبارتی وقتی تصویرگر، فرهنگ و هویت خود را نشانخته باشد، حرفی برای گفتن نخواهد داشت.

بنفشه عرفانیان اما بر این باور است که بعضی تصویرگران، کاملاً همگام با جشنواره‌ها فعالیت می‌کنند؛ یعنی می‌دانند که نوما چه سبک کاری را می‌پسندد و برای اسلاوا یا بلگراد چه سبکی را. در حالی که او معتقد است: «تصویرگر باید به اصالت کار خود بیندیشد؛ زیرا برنده شدن در جشنواره‌ها، نمی‌تواند موجب محبوبیت و مقبولیت کار او در داخل کشور شود.»

فرشید شفیعی نیز چون عرفانیان، جشنواره‌ها را مجالی برای دیده شدن می‌داند و بر این باور است که شاید کار فلان تصویرگر، با معیارهای فلان جشنواره هماهنگ باشد و این به معنی جشنواره‌ای شدن نیست. زمانی تصویرگری به اصطلاح جشنواره‌ای می‌شود که خود را فراموش کند و تسلیم معیارهای جشنواره‌ای گوناگون شود.

اما سیروس آقاخان به گونه‌ای دیگر فکر می‌کند. او جشنواره‌ها را مکانی برای ارتباط با دیگر تصویرگران و ناشران می‌داند و می‌گوید: «به هر حال تصویرگران دوست دارند کارشان دیده شود. اما نکته این‌جاست که اگر جشنواره‌ها تعطیل شوند، ماهیت کار آن‌ها تغییر می‌کند؟ من فکر نمی‌کنم چیزی عوض شود؛ زیرا در نزد مردم، هنر جایگاه چندانی ندارد و همه عوامل دست به دست هم داده‌اند تا هنر و هنرمند دیده نشوند. مردم ما فوتبالیست‌ها را می‌شناسند، اما هیچ‌کس جایزه بولونیا یا بلگراد و برندگان آن را نمی‌شناسد!»

آقاخان، خلاقیت و نوآوری را شرط اساسی جشنواره‌ها می‌داند.

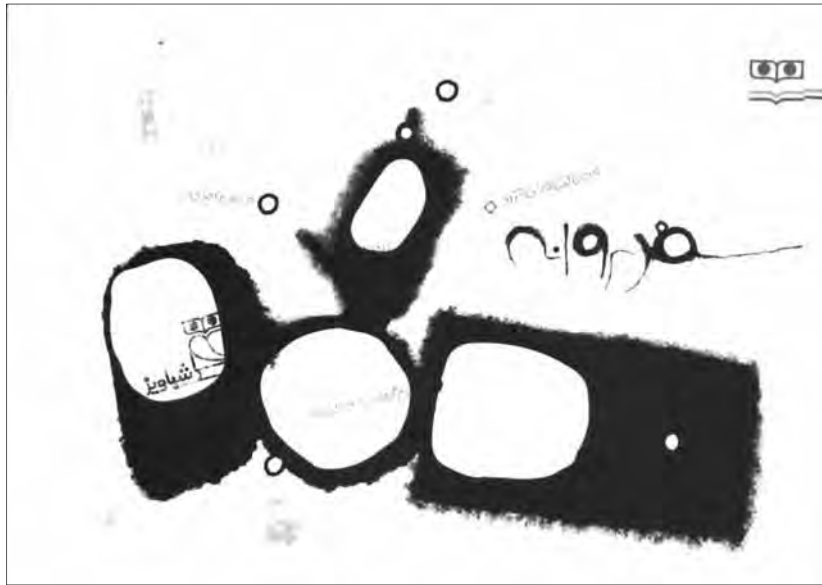
سایه سنگین شب‌بویز

انتشارات شب‌بویز، از ۱۳ شهریور ۱۳۷۳ کار خود را آغاز و تاکنون کتاب‌های بسیاری را برای کودکان این مرز و بوم منتشر کرده است. تصویرگران زیادی، کار خود را با این انتشارات آغاز کرده‌اند و هم‌چنان با شب‌بویز فعالیت می‌کنند؛ اگرچه بعضی بر این باورند که ناشر، آن‌گونه که باید و شاید، حق و حقوق مادی و معنوی‌شان را به رسمیت نمی‌شناسد و بیش از کیفیت آثار، به کیفیت کتاب‌های خود اهمیت می‌دهد.

علیرضا گلدوزیان، از جمله تصویرگرانی است که فکر می‌کند شب‌بویز حقوق تصویرگران را رعایت نمی‌کند. او در عین حال که معتقد است، شب‌بویز، نشر خوبی است و چه بخواهیم و چه نخواهیم، تأثیر خوبی بر تصویرسازی ایران و معرفی آن به دیگر کشورها گذاشته، می‌گوید: «شب‌بویز، در مقام ناشر، باید مسایلی را رعایت کند. در حالی که حقوق تصویرگران را نادیده می‌گیرد. برای مثال، وقتی کتابی به چاپ‌های متوالی می‌رسد یا در کشورهای دیگر ترجمه و منتشر



حدادی:
تصویرگران
ما ادبیات را
نمی‌شناسند.
ناشران هم
فضایی فراهم
نمی‌کنند که
نویسنده و
تصویرگر
با یکدیگر ارتباط
برقرار کنند.
اگرچه ارتباطی
میان تصویر و
مخاطبان کودک و
نوجوان هم
وجود ندارد؛
گویی تصویرگران
ما برای هنرجویان
و علاقه‌مندان
این رشته
تصویرگری
می‌کنند!



گلدوزیان:
تصویرگرانی که
نه با شباویز
که با هر ناشر
دیگری قرارداد
می‌بندند،
باید به
حقوق خود
فکر کنند و
به آن احترام
بگذارند؛ وگرنه
شکوه و
شکایت کردن،
دردی را
درمان نمی‌کند

می‌شود، هیچ حق و حقوق جدیدی به تصویرگرش تعلق نمی‌گیرد و این به دور از انصاف است.»
 گلدوزیان، در عین حال، هر کس را حافظ حق و حقوق خود می‌داند و فکر می‌کند: «تصویرگرانی که نه با شباویز که با هر ناشر دیگری قرارداد می‌بندند، باید به حقوق خود فکر کنند و به آن احترام بگذارند؛ وگرنه شکوه و شکایت کردن، دردی را درمان نمی‌کند. خود من، وقتی چهار سال پیش، نتوانستم با توجه به شرایط حاکم بر شباویز، به همکاری خود با این ناشر ادامه دهم، آن‌جا را ترک کردم و دیگر حاضر به ادامه همکاری با شرایط موجود نشدم، اما دیگران می‌مانند، راه‌حلی برای اصلاح شرایط موجود نمی‌اندیشند و تنها غر می‌زنند.»

هدی حدادی، بنفشه عرفانیان، افرا نوبهار، فرشید شفیعی و... نیز معتقدند که همه گفتنی‌ها در قراردادی که به امضای ناشر و تصویرگر می‌رسد، ذکر شده و اگر تصویرگری نخواهد و نتواند با شرایط موجود کنار بیاید، می‌تواند قرارداد را امضا نکند و با شباویز به فعالیت نپردازد. البته تصویرگران نام برده، بر این باورند که ناشر هم می‌تواند تا اندازه‌ای شرایط مندرج در قرارداد را تغییر دهد و به نفع تصویرگران تعدیل کند.

و اما فریده خلعت‌بری معتقد است که شباویز یک نشر خصوصی است و توان رقابت با ناشران دولتی را ندارد. از سوی دیگر، دلش می‌خواهد استعدادهای جوان را کشف کند و آن‌ها را به جهانیان بشناساند. به همین دلیل است که از همه تصویرگران تازه‌کار استقبال می‌کند، کارشان را منتشر و به علاقه‌مندان معرفی می‌کند. اگرچه بسیاری از تصویرگران، پس از این‌که شناخته شدند و اعتباری کسب کردند، جذب ناشران دولتی می‌شوند و فراموش می‌کنند با که و چه‌گونه شروع کردند؟

وی در پاسخ به این‌که بعضی معتقدند کیفیت کتاب‌های شباویز پایین است، می‌گوید: «اگر چنین بود، ۴۰۰ عنوان از کتاب‌های من، در خارج از کشور منتشر نمی‌شد یا جایزه‌های معتبر جهانی را از آن خود نمی‌کرد. از سوی دیگر، منی که ۳۰ یا ۴۰ عنوان کتاب در طول سال منتشر می‌کنم، چه‌طور فقط به تعداد آثار منتشر شده توجه می‌کنم و نه کیفیت آن؟! در هر حال، نه من و نه هیچ ناشر خصوصی دیگر، نمی‌توانیم بیش از این هزینه کنیم و این بر عهده متولیان فرهنگی این سرزمین است که امکاناتی مشابه ناشران دولتی، در اختیارمان بگذارند و زمینه‌ای فراهم آورند که بتوانیم از حقوق نویسندگان و تصویرگران خود، آن‌گونه که شایسته هنر آنان و دلخواه خودمان است، حمایت کنیم.»

خلعت‌بری در ارتباط با جشنواره شدن تصویرگری ایران می‌گوید: «شاید در جشنواره براتیسلاوا، تا اندازه‌ای ملاک‌ها شخصی و سلیقه‌ها واحد باشد، اما داوران گوناگون به نقد آثار تصویرگری می‌پردازند و هر ساله تغییر می‌کنند. پس نمی‌توان گفت که تصویرگران، معیارهای هر جشنواره را درمی‌یابند و مطابق با آن رفتار می‌کنند. از سوی دیگر، ارتباط متن با تصویر برای آنان اهمیت دارد. بنابراین، نمی‌توان گفت کارهایی که در جشنواره‌ها شرکت می‌کنند و جایزه‌های معتبر جهانی را به خود اختصاص می‌دهند، از متن‌های داستانی ضعیف برخوردارند یا متن و تصویر از یکدیگر فاصله گرفته‌اند و اگر می‌بینید که تصویرگری‌های ما جایزه‌های معتبر را از آن خود می‌کنند، نه متن‌های داستانی‌مان، این نه به سبب ضعیف بودن متون که به جهت بین‌المللی بودن زبان تصویر است. در صورتی که متن‌ها، قابل ترجمه کردن نیستند و تعداد کمی از افراد در سراسر دنیا به فارسی سخن می‌گویند.»